

آسمان خانه ی ماست

روزگاری است.
برگونه های چین و چروک خورده مادرم.
می توانم گذر عمر را احساس کنم.
وهر روز وساعتی که فراغت می یابم. در کنارش می نشینم.
وچون انسانی تشنه وگرفتار در بیابانی وسیع،
چشم درچشم او می دوزم .
تابه تماشای دوران کودکی ، نوجوانی جوانی واکنون میانسالی خودم
بنشینم . چه حال خوشی دارم.
ولی افسوس که ...
من مو سفید کرده ام واو هم...
من دستان و صورتم چروک خورده واو هم...
وووووو...
ولی او علی رغم تمام سختی های قد ونیم قد زندگی.
همچنان امید وار است و خندان.
آری...
مادرم.
بر لبانش همیشه می خندد.
مادرم.
آسمان خانه ی ماست .

****محمد مهدی توکل**